

چيست اين سقف بلند ساده بسيار نقش ؟
زين معما هيچ دانا در جهان آگاه نيست
حافظ

نبی عظیمی



مسأله یی شک فلسفی و جبر و اختیار، در آثار قدمای زبان و ادبیات فارسی

دوستم حشمت ، همو که از فتاوی حق و ناحق ملاها و فقها دل پر خونی داشت واز بیرحمی و سختگیری محتسبین قمچین به دست به شدت منزجر بود ُ ُ ُ ، قصه های جالب دیگری هم داشت از دوران کودکیش

در یکی از روز ها که پرنده های یاد راپرواز داده بودیم ودر سرزمین خاطره های تلخ و شیرین ایام کودکی قدم می زدیم ، حرف مابه رازناکی این گنبد رنگین وگسترده گی وناکرانمندی افلاک و اسرار آفرینش کشانیده شد ، حشمت قصه کردکه چگونه در شبان وروزان کودکی تمام ذهنش مصروف درک و گشایش این اسرار جالب بوده وبه همین سبب چه مرارتهایی که ندیده وچه عقوبت هایی که نکشیده، به خاطرکنجکاوی های بیش از حدش! او می گفت اگرچه حالا از آن دورانی که شب های گرم و تفتان تابستان ، برای فرار از گرما، از زیربام خانه به زیر بام سپهر " پناه می بردیم و همین که غروب می شد بساط خورد ونوش را به پشت بام انتقال می دادیم ودر همانجا بستر خواب را نیز می گسترانیدیم _ بدون هیچ دغدغهء خاطری _ سالهای فراوانی می گذرد ولی باور کن که باوصف گذشت این همه ایام ولیالی تا هنوز هم شادی آن لحظاتی را که به این " سقف بلند ساده بسیار نقش" با تشنه گی وولع فراوان خیره می شدم وده ها پرسش وسوال در ذهن کودکانهء من شکل می گرفت و قد می کشید فراموش نکرده ام. راستش من از آن دورانی که روزگار چهرهء عبوس کنونی را نداشت ، خاطرات فراوانی دارم : از سوال هایی که از پدرم میکردم و جواب های مبهمی که می شنیدم ویا قفاق های جانانه یی که به خاطر پرسش های کفر آمیزم ! از دست برادرم نوش جان می کردم ویا مورد تمسخر خواهرانم قرار می گرفتم . نمی دانم این حرفها چقدر برایت جالب است ولی بگذار برایت بگویم که حتا با وصف آنهمه، " دور باشها و کورباشها " ، همین که دیگران را خواب در میربود به پهلوی مادرم می خزیدم وبا صدای خفه وآهسته یی از او درباره این سقف بلند سادهء بسیارنقش سوال می کردم و مادرم که مانند همه مادران جهان مهربان بود، باحوصله وشکیبایی فراوانی به پرسش های من پاسخ می داد . . . درموردآن سقف بلند

مثلا من از او می پرسیدم: این همه ستاره های طلایی چطور پیداشده اند؟ ازکجا پیدا شده اند؟
! مادرم با نجوا می گفت : خدا صاحب آنها را پیدا کرده است
چه وقت پیدا کرده است ؟ -
-

. - از روز اول ، از روز ازل

چرا پایین نمی افتند؟ -

قدرت های خدا صاحب است -

-
- ومن که خیالبافانه می پنداشتم ، جایگاه و منزل خدا در آن بالا بالا ها و بر فراز ستاره ها است و او موجودی است بسیار زورمند و به همین سبب پادشاه آسمان و ماه و ستاره گان است از مادرم سوال می کردم که خانه خدا صاحب در کجاست در آسمان است و یا همانطوریکه ملا صاحب می گوید در مسجد است؟ مادرم می گفت خدا صاحب در هیچ جا خانه ندارد ، اوبی نیاز از همه چیز ها است ، خانه او در قلب ما است -
- او در همه جا حاضر و حضور است. اما تو بخواب، شب به نیمه رسیده . بخواب پسرم ، مکتب که رفتی و بزرگ که !... شدی جواب این سوال هایت را پیدا می کنی
- طبیعی است که من سوالهای دیگری هم می کردم ، در مورد قضا و قدر و روز ازل و یا جزایی که -
- به گفته ملای مسجد در روز رستاخیز و سنجش گناهان برای هر کسی تعیین و داده می شد . ولی چون مادرم به خواب می رفت ، خاموش می شدم ولی هر چه می کردم که خود را قناعت دهم -
- موفق نمی شدم

زیرا که آن جواب ها حتما با منطق کودکانه من جور نمی آمد و نوعی تردید و شکاکیت را در ذهن به شدت حساس من ایجاد می کرد و راز ناکی جهان پیرامونم را دو چندان می ساخت . در حقیقت من تشنه دانستن حقیقت بودم و به همین سبب مانند " پیرهون " -1- هنگامی که به حقیقت حیات و اسرار آفرینش می اندیشیدم ، شکاک می شدم . اما نمی دانستم که این قصه سر دراز دارد و " تحقیقش فسون است و فسانه ... " از طرف دیگر به خاطر آن زود به خواب نمی رفتم که عاشق شده بودم : عاشق ستاره کوچکی که درست بعد از نیمه شب در پهلو " ناهید " نمایان می شد و مستقیما به سوی من می «...نگریست

* * *

اما این تنها حشمت نبود که در شبهای تابستان و یا هنگامی که آن رواق زبرجد بدون ابر و غبار می بود به آن می نگریست و جوابی چند و چون این معما می شد . اگر حشمت را تماشای اختران به شک فلسفی فرو می برد ، دوکتور اکرم عثمان قصه نویس صاحب نام را هم به کشف ناکجایهای آسمان - و گفت و شنید با ستاره گان تشویق می کرد-2

آسمان حیاط ما کوچک بود و فقط چند ستاره بل بلی هر شب رنگ های پریده شان را در آینه " مغشوش چاه تماشای می کردند و من لب این چاه می نشستم و آن سکه های طلا بی را می شمردم تخت بام خانه ما بسیار فراخ بود و ما در این تخت بام جز بازی ، کاغذ پران بازی و بعضا بجل بازی می کردیم ، همان بازی جالبی که بارها به خاطرش تویخ و تنبیه شده بودم . این تخت بام به من چرت زدن و اندیشیدن آموخت . شب های تفتیده و گرم تابستان وقتی که بر بستر خوابم دراز می افتادم ، در باره : کهکشان ، آن بزرگراه طولانی و شیری رنگ آسمان از مادرم سوال می کردم و او جواب میداد . هر شب اسب باد پایی از آن راه بلند دور به تاخت می گذرد و غبار برمی انگیزد

" می پرسیدم : " کی برسرس سوار است ؟

" جواب می داد : " یک آدم بسیار خوب

از آنگاه به بعد ، همواره به اسم و رسم آن سوار ناشناس فکر می کردم . به راهی که در پیش دارد ، به سمتی که می تازد ، به هدفی که دنبال می کند . مگر نویسنده و شاعر نباید تکسوار راه بی نهایت کهکشان ها باشد ؟ به خاطر سرخرویی آدمیان ، ناکجا های آسمان ها را کشف کند ، با ستاره به گفت و شنود بنشیند و قصه آواره گی ابرها را به " باد ها حکایه کند؟

خالده تحسین نیز در پیشگفتار مجموعه شعریش « ابر کوچک غزل » از سخن گفتنش با ماه و پروین چنین قصه می کند :-3

کودکی بیش نبودم که با ستاره ها می زیستم ، با مهتاب قصه می گفتم و با آسمان می گریستم ، چیز نا شناخته در " ... من بود که مرا به بیقراری می کشاند و به فریاد می خواند

اگرچه حقیقت آن است که همه ما در زنده گی خویش بارها و بارها به این گنبد پیروز گون نگریسته ایم و به قول ناصر خسرو بلخی " آن کوه مرد به یمگان نشسته " -4- در باره آن کسی که

که کرد این گنبد پیروزه پیکر چنین بی روزن و بی بام و بی در

بسیار اندیشیده ایم و میتوان صد هاتعبیر و تفسیر و حدیث و حکایت آورد ، هم از شعرا و نویسندگان و اندیشمندان معاصر و هم از آرمهای بی نام و بنام اندرین باب ، ولی چون از هدف این نبشته دور می شویم و سخن به درازا می کشد ، پس می پردازیم به اصل مطلب : مساله جبر و اختیار و شک فلسفی در آثار قدامی زبان و ادب فارسی * * *

شک فلسفی چیست ؟

شکاکان جماعتی از حکما و فضلا بودند که به پدیده های فرا زمینی و ماورای قلمرو عقل و منطق به دیده شک می نگریستند و معتقد بودند که چون انسان برای کسب علم و یقین به معلومات خود میزان و مأخذ موثقی در اختیار ندارد ، در بسا موارد به پیروی از احساس خود عمل می کند و چون حس خطا می تواند کرد پس در هیچ امری نباید رأی جزم و حکم قطعی اظهار کرد و همه چیز را با تردید و شبهه باید تلقی نمود . لابد به همین سبب برای قدام درک حقیقت آسان نبوده است ، زیرا برایدک آن تجارب سوزان ، ابزار و وسایل کار و پژوهش های دقیق ضرورت بوده است . یکی از سیماهای درخشاندانش و فلسفه و ادبیات کشور ما ، استاد و اصف باختری در مورد شیوه و روش فلسفی - شک چنین می نویسد-5

سوفسطاییان* برآن بودند که پیش از پذیرفتن احکام و نتایج باید" اسلوبی" را که مفید این احکام و نتایج است.... " سنجید و دریافت که آیا نتایج به دست آمده از این اسالیب می تواند " مفید یقین " باشد یا نه . لذا قوانین تفکر مورد مذاقه قرار گرفت و علم منطق در این آوان بالنده گی و تکامل یافت . در حالی که جمعی از متفکران به " امکان حصول معرفت صحیح " و " امکان درک حقیقت مطلق یا نسبی " معتقد شدند و گروهی دیگر ای ادعا را نا درست دانستند . گروه اول عقیده داشتند که از راه عقل یا اشراق و مکاشفه می توان به حقایق دست یافت و دسته دیگر که اصحاب شک نام دارند ادعا کردند که می توان به اتکای دلایل و براهین خاصی عدم امکان اثبات یک حکم را روشن ساخت . مباحث سوفسطاییان و شکاکین تفاوت میان معتقدات عامه و نتایج عقلی را برجسته تر ساخت و این مساله توجه متفکران را به اختلاف بین جهان خارج و تصویر آن در ذهن جلب کرد . در سده های میانه که آمیزه بی از آموزش های فلسفی افلاطون و ارسطو و طب بقراط و هیئت بطلمیوس بر اورنگ بیداد نشسته بود روش سنگدلانه بی در برابر شکاکین به کار می رفت و هر گونه شک و تردید به منزله الحاد تلقی می گردید ، ولی باز هم نیاز مندیهای زنده گی چون اهرمی اندیشیه انسانی را به پیش میراند . **آنگاه بود** که دانشوران آزاد اندیشی چون نیکلا کو نویسنده کتاب غوغا برانگیز " انقلاب مدارات شمسی " و یوهان کپلر و رنه دیکارت واضح هندسه تحلیلی بیا برخاستند و پرده های خرد سوز تاریک اندیشی را از روی تفکر انسانی برداشتند و افقهای تازه بی به روی پژوهنده گان " دانش گشودند

زنده یاد احمد شاملو ، باری نوشت -6-: " به همان اندازه که ایمان و اعتقاد چشم و گوش بسته آدمی را از وصول به حقیقت باز می دارد ، شک راهگشای طریقی است که او را به حقیقت می رساند . می بینیم که دقیقا تمامی دستگاه های عقیدتی که پایه و مبنای علمی و منطقی ندارند از پیروان خود با اصرار و ابرام و حتی با تهدید ، ایمان کور کورانه می طلبند و می کوشند مؤمنان و مریدان را از شک بر حذر دارند ، و شک را معمولا " نخستین حربه شیطان " قلمداد می کنند . "

و اما حال بیابید جلوه ها و رگه هایی از این شک فلسفی را در اشعار خیام و حافظ جستجو کنیم و بعد برویم به سراغ ! ناصر خسرو بلخی و فردوسی که با مساله جبر و اختیار چگونه می نگریستند اگر چه برخی از پژوهشگران جهان بینی خیام را بر خط بی اعتباری جهان و یاسی که از عدم درک شناخت هستی و راز آفرینش بر او مستولی شده باشد می پندارند و آن حکیم فرزانه را کسان ، مانند نجم الدین رازی مؤلف " مرصاد العباد " دهری و طبیعی پرست و مرتد می شمارند ولی به قول شاملو " نظر گاه او (خیام) به طور کلی جهان هستی است ، کل هستی است و نه فقط موقع موجود " لابد به همین سبب درک ژرفای اندیشه و سخن خیام آسان نیست و هرگز اندیشی - می تواند مانند مؤلف مرصاد العباد او را محکوم به سر گشته گی و گمراهی کند -7- که ثمره ایمان پست و ثمره عدم عرفان ، فلسفی و دهری و طبایعی از این دو مقام محرومند و سرگشته . . . " و گمگشته اند . یکی از فضلا که به نزد نا بینایان به فضل و حکمت و کیاست معروف و مشهور است و آن عمر خیام : است ، از غایت حیرت و ضلالت این بیت را می گوید

در دایره ای کامدن و رفتن ماست آن را نه بدایت نه نهایت پیداست

" کس می نزند دمی در این عالم راست کین آمدن از کجا و رفتن به کجاست

ناگفته پیداست که خیام با این رباعیات خود " معاد " یا بازگشت به آخرت را انکار می کند و جایی برای اندیشه کفر و دین باقی نمی گذارد . زیرا که او به گفته شاملو " وحشت زده در ظلمات عدم می نگرد ، به محکومیت دور از عدالت خود اعتراض می کند ، فریاد می کشد و دست و پا می زند ، می خواهد بداند که چرا؟! و چون به پاسخی قانع

کننده نمی رسد ، مایوسانه به خود فراموشی پناه می برد

می خوردن من نه از برای طرب است نز بهر نشاط و ترک دین و ادب است
خواهم که به بیخودی بر آرم نفسی می خوردن و مست بودنم زین سبب است

اما خیام تا هفتاد ساله گی ، تا هنگامی که آفتاب عمرش به لب بام می رسد و خویشتن را در معرض فنا و نیستی می یابد ، بوی شراب هنوز هم از دهنش استنشام می شود

فردا علم نفاق طی خواهم کرد با موی سپید قصد می خواهم کرد
پیمانۀ عمر من به هفتاد رسید این دم نکم نشاط ، کی خواهم کرد

-صادق هدایت در کتاب مشهورش « ترانه های خیام » در باره میل مفرط خیام به باده گساری می نویسد-8
موضوع شراب در رباعیات خیام مقام خاصی دارد . اگرچه خیام مانند ابن سینا در خوردن شراب زیاده روی " نمی کرد ولی در مدح آن تا اندازه اغراق می گوید ، شاید بیشتر مقصودش منهیات مذهبی است

اما ابن سینای بلخی که خود صحت برداشت های علمای دینی و افسانه آفرینش را مورد تردید و سوال قرار داده بود و فتوای ملحد بودن را برای او صادر کرده بودند ، اندر باب تاثیر شراب در وضع روحی و ذهنیش می نویسد در هر مسأله که مردد می ماندم و حد وسط را نمی یافتم ، به مسجد می رفتم . نماز می گزاردم و دست نیاز به " درگاه خدا دراز می کردم و پیشانی تضرع وزاری به خاک می سودم و از خدا می خواستم تا در بسته را به رویم بگشاید و دشوار را بر من آسان کند و شب به خانه باز می گشتم و باز به خواندن و نوشتن می پرداختم . اگر خواب غلبه می کرد یا در خود احساس سستی می کردم ، حکیمانه " قدحی می ناب " سر می کشیدم تا هوش را به سر و نیرو را به تن آورد . اگر گاهی به خواب می رفتم ، عمیقاً همان مسایل علمیه را به خواب می دیدم . بسا می شد که در خواب پرده از روی مسایل دشوار برداشته می شد و به حل آن نایل می گشتم

حلال گشته به فتوای عقل بردانا حرام گشته به احکام شرع بر احمق
می از جهالت جهال شد به شرع حرام چو مه که از سبب منکران دین شد شق
شراب را چه گنه زانکه ابلهی نوشد زبان به هرزه کشاند ، دهد زدست ورق
" چو بو علی می ناب ارخوری حکیمانه به حق حق که وجودت شود به حق ملحق

حکیم عمر خیام که هم فیلسوف بود و هم منجم و ریاضیدان توانا و دانا، همه مسایل ماورای مرگ را با لحن تمسخر آمیز و مشکوک و به طور نقل قول با " گویند " شروع می کند مانند :گویند بهشت و حور و عین خواهد بود اما در مقام یک فیلسوف مادی با جسارت و شفافیت فراوانی به بیان اندیشه هایش می پردازد

ای آن که نتیجه چهار هفته ای وز هفت و چهار دایم اندر تفتی
می خور که هزار بار بیشتر گفتم باز آمدنت نَیست چورفتی رفتی

-شادروان صادق هدایت ، این رباعی را چنین به تفسیر می گیرد -9
دنیا در اثر اجتماع ذرات به وجود آمده که بر حسب اتفاق کار می کنند . این جریان دایمی وابدی است و ذرات . . . " پی در پی در اشکال و انواع داخل می شوند و روی می گردانند . از این رو انسان هیچ بیم و امید ندارد و در نتیجه ترکیب ذرات چهار عنصر و تاثیر هفت کوكب به وجود آمده و روح مانند کالبد مادی است و پس از مرگ نمی ماند . . . ولی ذرات بدن پس از مرگ به گردش و استحال در می آیند و در اجسام دیگر دوباره زنده گی ویا جریان پیدا می کنند" پس فلسفه ذرات ، سرچشمه درد و افکار غم انگیز خیام می شوند : در گل کوزه در سبزه ، در گل لاله یا در معشوقه پی که می رقصد . ولی اگر خوب تأمل کنیم می بینیم که صد ها سال بعد از او نیز ، ماتریالیست ها به ترکیب مادی جهان باور داشتند و می گفتند که این جهان دارای گوهر واحد مادی است و آنرا آغاز و انجامی نیست . متفکرین آنان می گفتند که در جهان چیزی جز ماده جنبه نیست و ماده جنبه نیز نمی تواند . بجنبه ، مگر در زمان و مکان

هدایت می نویسد که حافظ از افکار و اندیشه های خیام بسیار الهام گرفته و می توان او را یکی از بهترین و متفکر ترین پیروان خیام دانست . ولی افکار او به پای فلسفه مادی و منطقی خیام نمی رسد . به نظر هدایت حافظ با آن جرأت و جسارت خیام به بیان اندیشه های خویش نمی پردازد و آدم یکنوع احتیاط را در بیان افکارش

مشاهده می کند . به راستی هم اگر به این غزل زیبای حافظ دقیق شویم می بینیم که صادق هدایت در مورد پیروی
: آن والاگهر از اندیشه های خیام اشتباه نکرده است

قدح به شرط ادب گیر زان که ترکیبش زکاسهء سرجمشید و بهمن است و قباد
که آگه است که کاوس و کی کجا رفتند که واقف است که چون رفت تخت جم بریاد
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ از این فسانه هزاران هزار دارد ییاد

ولی احمد شاملو می نویسد که شناخت حافظ از جهان ، شناخت علمی نبوده است و مصالح فکری او نمی توانسته
: است در حدی باشد که با آن بتوان نوعی جهان بینی علمی عرضه کرد _ 10
اوهمینقدر نخست احساس کرده است که عقاید جاری ، منطقی نیست و با عقل سلیم نمی خواند . آنگاه با دقت بیشتری"
به بررسی آنها پرداخته و در این راه تا حدی پیش رفته است که یک سره معتقدات پیشین خود را به دور افکنده
: "... است
تکیه بر تقوی و دانش ، در طریقت کافر نیست راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش

اما در غزلیات حافظ شیرین سخن بر علاوه ابیاتی که به عقاید و اندیشه های آن زمان با دیده شک و تردید نگریسته
شده است ، بیشترینه افکاری متجلی می گردد که به مسأله جبر و اختیار و قضا و قدر و نصیب و قسمت اختصاص یافته
: اند. به این ابیات زیبا نگاه کنید

از پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم
یا
برو ای زاهد و دعوت مکنم سوی بهشت که خدا ز ازل بهر بهشتم نسرشت

یا:
آنچه سعی است من اندر طلبت بنمودم این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد
یا:
مرا روز ازل کاری به جز رندی نفرمودند هر آن قسمت که آن جا شد ، کم و افزون نخواهد شد

به این ترتیب می بینیم که با این زبان زیبا و بیان شفاف و لی رندانه چگونه حافظ پس از گذشت تقریباً هفتصد سال
هنوز هم مالک بی رقیب احساسات و عواطف ما است و تصادفی نیست که بسیاری ها اول وضو میکنند ؛ بعد دیوانش
را می بوسند و فال می گیرند . در بارهء جمال شناسی شعر حافظ ، جناب کاظم کاظمی یکی از چهره های
-مطرح در شعر امروز حوزه فرهنگی ما چنین می نویسد : -11

اگر بخواهیم جمال شناسی شعر حافظ را با مولانا مقایسه کنیم ، باید بگوییم در مولانا مبنای زیبایی شعر ، ..
غرابت است و دیدن آنچه انتظارش را نداریم ، ولی در شعر حافظ ایجاد تناسب های تازه میان پدیده های آشنا ست که
» .. زیبایی می آفریند نه پدیده های تازه و غریب

: اما مسأله یی جبر و اختیار

مولوی می فرماید : همچنان بحث است تا حشر بشر در میان جبری و اهل قدر

آری ؛ از همان نخستین روز ها که انسان دست چپ و راست خود را می شناسد ، از خود می پرسد که آیا از خود
ارادهء مستقلی دارد یا ندارد و افزار بیجانی بیش نیست در دست دیگران ؟ آیا همه اعمالی که انجام می دهد نسخهء
تعیین شده از پیش است ؟ و یا این خود اوست که به اختیار خود هر چه را که بخواهد انجام می دهد ؟
و اما معنای لغوی جبر ، گماشتن و یا وادار ساختن کسی است به کاری به وسیلهء زور و یا تهدید و فشار . و در فلسفه
طریقه و روشی است که پیروان آن راجبیه گویند و آنان معتقدند که اعمال انسان به ارادهء خدای تعالی انجام گیرد و
بنده گان هیچگونه اختیاری از خود ندارند . جبریة و مجبره هم به این گروه گفته شده است . زیرا که این گروه در
مقابل قدریه و مفوضه معتقد به همان جبری بودند که در بالا از آن سخن گفتیم . از قدیمترین کسانی که به نشر این
عقیده در میان مسلمانان پرداختند مردی به نام " جهم ابن صفوان " بود . اینان معتقد بودند که انسان در همهء اعمال
خود مجبور است و خداوند اعمال او را همچنان مقدر کرد که برگ را می ریزد و آبرا جاری می کند . هر فعل و عملی
-مخلوق باری تعالی است و انتساب اعمال به مخلوق از راه مجاز است .- 12

اختیار برخلاف جبر، آزادی عمل راگویندو یا گزینش و انتخاب نمودن کاری و عملی به اراده خویش. و حالتی است در موجود حی عالم که منشأ انجام دادن فعل و ترک است و به عبارت دیگر حالتی است قایم به فاعل که به واسطه آن صفت و حالت، بعضی از آثار و افعال خود را بر بعض دیگر ترجیح میدهد و بر حسب دواعی خاصی که حاصل می گردد بعضی از کارها را بر بعض دیگر رجحان مینهد.

ماتریالیست ها می گویند که قانون علیت در سرپای جهان آلی و غیر آلی عمل می کند و موجب پیدایش اصل جبر یا « دیترمینیزم » می گردد. در طبیعت جبرکور حکمروا است، چراکه عناصر طبیعی قادر نیستند که قوانین عالم بالا را دریابند و در آن دخل و تصرف کنند. پس این انسان معرفت جوی است که ممی تواند قوانین طبیعت و جامعه را بشناسد، علل اشیا و پدیده هارا کشف کند و آنها را به خدمت خویش بگمارد. از نظر آنان مسأله جبر در تاریخ، با مسأله پیشرفت علوم و معرفت انسانی ارتباط تنگاتنگی دارد و با پیشرفت و ترقی علوم، عصر جبر در تاریخ آرام آرام به عصر اختیار تبدیل می شود. ماتریالیست ها معتقدند که اگر در طبیعت و تاریخ علیت (علت بودن) و قانونیتی وجود نمی داشت، اعمال انسان ها بدون هدفمندی می بود و هدف گذاری نامعقول می بود. به همین سبب است که

" فعالیت هدفمند انسانها به سوی اجرای عمل و امر خاصی سیر می کند و با آنچه که در فلسفه ایدالیستی " غائیت نام دارد تفاوت دارد. اما غائیت یعنی آنکه خالق جهان بر حسب مشیت ازلی و اسرار آمیز خود برای سیر امور، مقاصد و غایاتی وضع کرده است و همه به ناچار بر حسب حکمت الهی به سوی آن مقاصد و غایات سیر می کنند و از همین جهت است که در جهان سببیت و انتظامی حکمروا است. ولی به نظر ماتریالیستها هدفمندی بشر به اساس قانون علت و معلول است و با غائیت مقدر دارای تفاوت اساسی است. انگلس می گفت، خلق جهان برای اثبات حکمت سبحانی است ولی مولوی از زبان خدا می گوید: من نکردم خلق تا سودی کنم / بلکه تا بر بنده گان جودی کنم

پوهندوی سید نور الحق کاوش نویسنده فرزانه کتاب ارزشمند " دید گاههای ناصر خسرو در مسأله جبر و اختیار " می نویسد که در قرآن مجید به طور کلی به دو گروه آیتی برمی خوریم که در برگیرنده مسأله می جبر و اختیار است.

اول: آیاتی که در آن از مسأله جبر یاد آوری شده
و هیچکس را نرسد که جز به خدا ایمان آورد " یونس، 100 -
به درستی که این پندی است، پس هر که بخواهد راه به سوی پروردگار خویش را در پیش خواهد گرفت و نمی -
خواهد مگر آن که خدا بخواهد و خدا دانای حکیم است. " دهر، 29-30
و هر کس را که خدا بخواهد رهنمایی کند، سینه او را برای اسلام آوردن می گشاید و هر کسی را که بخواهد " -
گمراه سازد سینه او را تنگ و سخت می کند. " انعام، 125
بگو نمی رسد ما را مگر آنچه خدا بر ما مقدر داشته است. " اعراف، 51 -

.....

دوم: آیاتی که در آنها از اختیار سخن می رود و اختیار گرایان نیز بدانها تمسک بسته اند
بگو حق از پروردگار شماست، پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود. " کهف، 28 -
به یقین کسی را که توبه کند و ایمان آورد و کار شایسته کند و راه یابد، خواهیم آمرزید " طه، 84 " -
هر نفسی رهین چیزی است که خود کسب کرده است. " مدثر 38 " -
و.....-13 -
* * *

در روشنی همین تعبیر ها و تفسیر ها از مسأله جبر و اختیار می توان گفت که در شاهنامه حکیم ابو القاسم فردوسی همان خرد گرای بزرگ، گاه از آزادی انسان در گزینش و انجام هر عملی و گاه از مجبوری او از دساتیر چرخ پنیاره و ستمگر، سروده های فراوانی می توان یافت
اندر گزینش نیک و بد

هر آنکس که اندیشه بد کند
به فرجام بد با تن خود کند
یا:

بپرسید از او نامور شهریار
چنین گفت کانکس که کوشا تر است
که از مردمان کیست امیدوار
دو گوشش به دانش نبوشاتراست
یا:

نخست آفرین کرد برداد گر
خرد دادوگردان سپهر آفرید
کزو دید پیدا به گیتی هنر
درشتی و تندی و مهتر آفرید

اگر دادگر باشی و پاکدل زهر کس نیایی به جز آفرین
اگر بد نشان باشی و بدکنش ز چرخ بلند آیدت سرزنش

: و اندر باب بد خواهی و بد کنشی چرخ

چنین بود تا بود و این تازه نیست گزاف زمانه بر اندازه نیست
یکی را بر آرد به چرخ بلند یکی را کند زرد و خوار و نژند

: و یا

نوشته چنین بود و بود آنچه بود نوشته نکاهد نه هرگز فزود

استاد و اصف باختری در مقاله بسیار جالبش به نام " فردوسی در قلمرو فلسفه " می نگارد که برخی به این نظر اند که فردوسی این اندیشه های ویژه را در باره بخت و سر نوشت از آموزشهای زروانی گرفته است-14. اما همو، در جای دیگر این نبشته می گوید که فردوسی در مسأله جبر و اختیار یکسره پیرو انگاره های زروانیان نیست . چراکه او بیشتر از هر شاعر دیگری به ستایش خرد ، دانش و کار و کوشش پرداخته است

نخست آفرینش خرد را شناس نگهبان جانست و او ناسپاس
خرد چشم جانست چون بنگری تو بی چشم شادان جهان نسپری

اگرچه اندیشه های فردوسی اندر باب افسانه آفرینش ، گاه با باورهای اسلامی همسان و گاه با عقاید و انگاره های زردشتیان نزدیکی دارد ولی آنچه که روشن است این است که جوهر و گوهر کتاب جلیل و بی همتای او شاهنامه را ستایش از خرد تشکیل می دهد . و صد البته باید گفت که فردوسی در آن شرایط و جو حاکم سیاسی و اجتماعی نمی توانسته به صورت عریان و آشکار افکار و اندیشه های خرد و فرزانه خود را درباره راز آفرینش ابراز نماید . به همین سبب کمال بی انصافی خواهد بود اگر او را در جمله اندیشمندان حساب کنیم که به جبر و قضا و قدر بیخی معتقد باشد و منکر آزادی عمل و استقلال رأی

از جمله قدمای زبان و ادب فارسی ، حکیم ابو معین ناصر بن خسرو بن حارث قبادیانی بلخی ، نیز فرزانه مردی است که به سبب ستیز بی امانش با خرد ستیزان و متعصبان روزگارش ، آواره شهرها شد و متهم به قرمطی و رافضی بودن و بد دین و ملحد بودن، چرا که طبل رسوایی آنان را محکم کوبیده بود و هنوز هم می کوبید . این دانشی :مرد که با نوشتن کتاب ها بی چون

زاد المسافرین ، جامع الحکمتین ، وجه دین ، سفرنامه ، خوان الاخوان ، روشنایی نامه ، گشایش و رهایش ، سعادت نامه و دیوان اشعارش -که بیش از ده هزار بیت دارد- شهره آفاق شد و در ردیف یک از شش شاعر طراز اول پارسی گو ، چون فردوسی، خیام ، مولوی ، سعدی و حافظ به شمار رفت ، روان فروغناک و شخصیت تابناکی داشت ، که با استادی تمام چه در قالب نظم و چه در قالب نثر عقاید خود را بدن ترس و هراس از تفتیش عقاید و حربه فتوا بیان می کرد. او از جوانی به فراگرفتن دانشهای گوناگونی چون حساب و هندسه و نجوم و طب و داروشناسی و الهیات و تفسیر و اقسام موسیقی و هنر نقاشی پرداخت و در بسیاری از این دانشها و معارف سرآمد اقران شد . قرآن را نیز از برداشت و به زبان و ادب پارسی و تازی نیز تسلط کافی پیدا نمود که در این مختصر نمی توان آنهمه فضایل و سجایای این متکلم سترگ را بر شمرد. وانگهی مراد من نبستن زیستنامه آن فرزند صدیق بلخ بامی نیست بل مکث کوتاهی است به اندیشه ها و افکار و طرز دید او به مسأله جبر و اختیار و قضا و قدر و چگونه گی خلقت و پیدایش زمین و آسمان و ماده و جوهر و حیوان و نبات و جماد

:جناب پوهندوی سید نورالحق کاوش در این زمینه می نویسد 15

از نمونه هایی که ناصر خسرو در سلب اختیار آدمی سخن رانده ، بیتی از قصیده یی است که در آن بیشترین ابیات در ارائه علو پروردگار و توانایی او سروده شده است و بنا بران ، اختیار آدمی در مقابله با قدرت خدا رنگ می بازو او را یارای ایستاده گی نیست

گرهی را که دست یزدان بست کی تواند کسی که بگشاید

بیت دیگری هم است که بیانگر تعیین نقش قضا و قدر بر سر نوشت آدمیان است و نشان می دهد که قضا و قدر فعل
: سنجش شده خدایی در فطرت آدمی است
قضا فعلست در فطرت قدر منطق به امر حق خرد عرشست در حکمت معانی وحی و کرسی آن

در یکی از قصاید دیگر وقوع حوادث رابه قضا و قدر الهی محول می کند و بیش و کم جهان را ناشی از
: تقدیر الهی می داند که بایستی بدان راضی باشد

بهبانه قضا و قدر دان و بس
" به تقدیر باید که راضی شوی
همه بیش و کم یکسره در قضاست
که کار خدایی نه تدبیر ماست

: در این ابیات نیز دانای یمگان را ظاهر! در تایید خط فکری اصالت جبر می یابیم

چه قیمت دارد نزد قضا بنی آدم
نرانده اند قلم بر مراد آدمیان
چه قیمت آرد نزد قدر تن جانور
نداده اند کسی را ز علم و حلم خبر

: نمونه دیگر را اندر این حکایت شیرین می توان یافت

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست
... بر راستی بال نظر کرد و چنین گفت
از بهر طمع بال و پر خویش بیاراست
امروز همه روی زمین زیر پر ماست
بسیار منی کرد و ز تقدیر نترسید
... نا که ز کمینگاه یکی سخت کما نی
بنگر که از این چرخ جفا پیشه چه برخاست
تیری ز قضا و قدر انداخت بر او راست
بر خاک بیفتاد و بغلتید چو ماهی
زی تیر نگه کرد و پر خویش بر او دید
وانگاه پر خویش کشید از چپ و از راست
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ما ست

: -ویک نمونه منثور اندر همین باب جبرگرایی از خوان الاخوان -16

و آنوقت برهان گوید ... حال مردم از اول بودش تا به آخر بودش هیچ بر مراد او نباشد ، از بهر آن که ... "
از شکم مادر بیرون آورده شد به وقتی بی خواست او ، بدان دلیل که چون بیرون آوردندش بخروشید ، و آن خروش از
کودک نشان ناکامی او بود با آمدن اندرین عالم . و چون بزرگ شد خواست که همچنان جوان بماند ، نتوانست همچنان
ماندن ، و چون پیر گشت خواهد که درین عالم بماند و نتواند ماندن ، و چون آمدن و شدن مردم به مراد آفریدگار او بود ،
"از بهر آنک چاره نیست که او یا خود آفریدگار خویش است یا دیگری آفریدگار اوست

و اما اختیار گرایی نیز در اندیشه ها و افکار فلسفی این حکیم خراسانیان نه تنها کم نیست بل فراوان است و می
توان این مسأله را در آثار گرانبهای او به وفرت مشاهده کرد ، به ویژه در دیوان اشعارش ، متکی بر دلایل عقلی
و نقلی . به این قصیده معروف او نگاه کنید که چگونه بر آدمهای تن پرور و بی مبالا که گناه روزگار ابتر و تیره
: و تار خود را بردوش خدا و چرخ و فلک و ستاره و بخت حواله نموده اند ، با درشتی سخن می گوید و بر آنان می تازد

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را
... بری دان ز افعال چرخ برین را
برون کن ز سر باد خیره سری را
نشاید زدانش نکوهش بری را

هم امروز از پشت بارت بیفگن
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
میفگن به فردا مر این داوری را
مدار از فلک چشم نیک اختری را
... به چهره شدن چون پری کی توانی
... تو باهوش و رأی از نکو محضران چون
به افعال مانده شو مر پری را
همی برنگیری نیکو محضری را

سپیدار ماندست بی هیچ چیزی
اگر تو ز آموختن سر نتابی
از ایراکه بگزید مستکبری را
بجوید سر توهمی سروری را
بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مر بی بری را

درخت توگر بار دانش بگیرد به زیر آوری چرخ نیلوفری را

دریغا که نمی توان از تمام سروده ها و گفته ها ی این سیمای درخشان ودلپذیر شعر و ادب پارسی وجهان بینی او در مورد مسأله بی جبر و اختیار - در این مختصر- یاد آوری نمود ، ولی همین مشت نمونه خروار نیز به نیکویی می رساند که آن بزرگمرد که صاحب بلا منازع " سخن و خرد " است تمایل فراوانی به اختیارگرایی نشان می دهد . ولی به حکم شرایط آن دوران راه میانگین بین جبر و اختیار را برمی گزیند و برای ما نیز توصیه می فرماید

رویکرد ها:

1- پیرهون موسس مکتب شکاکان است . او معاصر اسکندر مقدونی بود . مرد بلند پایه و فاضلی بود ، و به دانش های عصر خویش آشنا که مریدان بسیار داشت

مجموعه داستانی " قحط سالی " نوشته نویسنده، قصه پرداز بنام و گوینده خوش بیان داکتر محمد اکرم عثمان، ص 2- از مقدمه دفتر شعر " ابر کوچک غزل "، سروده های بانو خالده تحسین همسر آقای محب بارش ، گرفته شده . همو -3- که می سراید : دیشب پریده بودم / تا اوج های آبی / تا نور بی نهایت / مهتاب در دودستم / استاره

.... ها به دامن

کوهمرد به یمگان نشسته " تعبیری و لقبی است زیبا که استاد واصف باختری ، در وصف ناصر خسرو بلخی آورده اند " 4- * - سوفسطایی به معنی استاد ، دانشور ، زبردست و کسی که در امور زنده گی هوشمند و زیرک است . در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد جماعتی از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جستجوی حقیقت را ضروری نمی دانستند، بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفته ، شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره ماهر می ساختند ، تا در هر مقام خاصه در مورد مشاجرات سیاسی بر خصم غالب شوند . این جماعت به واسطه تتبع و تبحر در فنون مختلف که لازمه معلمی بود به سوفیستی معروف شدند از مهمترین حکمای سوفسطایی فروطاغورس یا پروتاگوراس است . نگاه کنید به فرهنگ معین جلد پنجم (اعلام) صص 824 . در همین فرهنگ آمده است که از نظر مشابَهتی که شکاکان و سوفسطایان به یکدیگر دارند ، فضلالی ما میان آنها فرق نگذاشته و شکاک راهم سوفسطایی خوانده اند . جلد پنجم صص 907

نک به " وزشگاه ثانیه های شرقی " نوشته بی استاد واصف باختری . چاپ پشاور ، طبع نخست ، 1379 ، ص 6 و 7-5- نک به دیوان حافظ شیراز ، به کوشش احمد شاملو ، چاپ نخست ، مطبعه دولتی کابل 1365 ، صص 36-6- نگاه کنید به کتاب " مرصاد العباد " ص 18 . در این کتاب که در سال 620-621 هجری توسط نجم الدین 7- رازی نوشته است ، به اندیشه ها و عقاید خیام به نظر بطلان نگریسته شده و نسبت دهری و طبیعی به او داده شده است

نک به ترانه های خیام، نوشته صادق هدایت ، ص 36، در سایت انترنتی دوات . به همین ارتباط صادق 8- هدایت می نویسد که خیام در ص 60 کتابش نوز نامه در باره منافع شراب می نویسد " هیچ چیز در تن مردم نافع تر از شراب نیست ، خاصه شراب انگوری تلخ و صاف . خاصیتش آنست که غم را از ببرد و دل را خرم کند . " همچنان در ص 70 نوز نامه خیام می نویسد : " همه دانایان متفق گشتند که هیچ نعمتی بهتر و بزرگوارتر از شراب نیست

همان کتاب صص 36-9

نک به دیوان حافظ ، به کوشش احمد شاملو ، صص 36-10

نک به کتاب شعر پارسی ، نوشته محمد کاظم کاظمی ، چاپ اول 1379 تهران ، صفحه 60-11

نک به فرهنگ معین ، جلد پنجم (اعلام) صفحه 425-12

نک به کتاب " دیدگاههای ناصر خسرو در مسأله جبر و اختیار " تألیف پوهندوی سید نور الحق کاوش . 13- چاپ اول ، پلخمیری ، 1371 خورشیدی ، صص 18-20

نک به کتاب " گزارش عقل سرخ " نوشته استاد واصف باختری . چاپ نخست، پشاور 1377 صص 27-14- و " زروانیان " به پیروان یکی از ادیان خراسان گویند که در زمان ساسانیان رواج داشت . برای معلومات بیشتر نک به جلد پنجم فرهنگ معین ، صص 650

نک به " دیدگاههای ناصر خسرو.... " صص 35-43-15

همان کتاب صفحه 47-16